

اگر به آخر عمر چنین یک جفا واجب داشت و اندرین او را غرضی بود بدان هزار مصلحت باید نگریست که از آن مانگه داشت و بسیار از ذلت به افراط ما در گذشته است و آن گوش مالها مرا امروز سود خواهد داشت.

چون در ضمان سلامت به نیشابور رسیدیم سپاه سالاری دادیم ترا امروز. تقیان بتاختند و آوازهای بوق و دهل و نعره‌ی مردان بخواست و سرهنگان با سلاح زمین بوسه می‌دادند. رسول برپای خاست و نامه بر تخت نهاد. چون خلعت‌ها پوشید بر جمله‌گی ولایت پدر از دست خلیفه و تاج و طوق و اسب‌سواری پیش داشتند و شمشیر همایل و آن چه رسم بود از آن جا آوردند و اولیا و حشم نثارها پیش تخت نهادند.

پس اهل بساط و خان آمدند و آن را با تکلف بسیار ساخته بودند و چون نان خورده آمد، رسول را خلعتی فاخر پوشانیدند.

ما درین هفته حرکت خواهیم کرد و آن چه گفتنی است با خانان ترکستان نهاده آید. بونصر گفت: هر چه خداوند اندیشیده است همه فریضه است و عین ثواب. آن ناصح که در غیبت ما قوم غزنین را نصیحت‌های راست کرده بود و ایشان سخن او را خار داشته بودند، این جا به هرات به خدمت آمد پس سالاری محتشم فرستاده آید تا کارها را در ضبط آرد و کارها را محمل نگذارد.

مرد خردمند با عزم و هزم آن است که به رأی روشن خویش به دل یکی بود با جمعیت و همیت آرزوی محال را بنشانند. تنی چند گزید هر چه ناصح‌تر و فاضل‌تر تا اگر عاجز آید با ناصحان مشاورت کند تا روی صواب او بنمایند.

همیشه این خاندان بزرگ پاینده باد و اولیایش منشور و اعدایش مقهور و سلطان معظم فرخزاد و فرزند این پادشاه کامروا و کامگار و برخوردار از ملک و جوانی. سالاران محتشم درون این سرای دگانی بود سخت دراز، حاجب به طارم آمدی و بر ایشان گذشتی و ناچار همگان برپای خواستند و او را خدمت کردند تا بگذشتی. می‌ژکیدند و می‌گفتند و آن همه خطا بود و ناصواب که جهان بر سلاطین گردد.

بونصر رفت و این پیغام محترمانه بگذارد و امیر را سخت خوش آمد و جواب داد و
کار ایشان به وی است اگر ثواب چنان بیند که ایشان به خانه باید فرستاد،
باز فرستد.